

# ای فروغ جاودانه...

دکتر محمد قرایی

ای فروغ جاودانه



گوشه کوچکی از بزرگترین و مهماسی ترین نبرد تاریخ معاصر میهن یعنی فروغ جاویدان که در آن هزاران مجاهد فلق، پایکوبان و دست افشان، به سوی میهن اسیر شتافتند تا گوهر آزادی این زیبا ترین وطن را از کف زنگیان تیغ به کف رها سازند



۳



۴





با پرچمی برافراشته  
و سری برافراشته‌تر  
ما آن‌روز آمدیم.



آمیزه‌ی ازگریه و لبخند، ما را بدرقه می‌کرد.  
گریه برای تمامی دوست‌داشتنی‌هایی که فدا می‌کرد  
و لبخند برای پیمانی که به آن وفا می‌شد.



در لفظه وداع  
یک ثانیه فرصت داشتی  
برای گنجانیدن یک دنیا سوگند  
در یک فریاد.

v



بفشی از اهتزاز پرچم  
بفاطر غرور  
پدری بود  
که فرزندش را  
با آخرین نگاه، بدرود  
گفت  
تا پرچم میهن  
درنگاه کودکان فردا  
در اهتزاز بماند.

۸



وقتی که در تو  
می‌نگرم  
به فرزندی  
می‌اندیشم،  
که از چنین  
نگاهی  
مرومند.



با فریاد  
همه چیز را می‌توانستیم  
در یک فریاد شوق آلود  
فلاسه کنیم.





ما آمدیم  
با دو پرچم در اهتزاز  
برای اهتزاز دو پرچم.



ستون آرزو، ستون آرمان، ستونی از فردا  
به سوی شبی می‌آمد  
که شما در آن به سمر می‌اندیشیدید.

انتهای این جاده به شادی پشمان شما می‌رسید.  
چه غم اگر،  
در اواسط آن  
دیدگان ما در مدقه فاکستر می‌شد.



کدام برگ دفتر تاریخ  
به اندازه‌این دشت،  
فاطرات مماسی دارد؟









## شهیدان بی نام

قطره‌ها بی‌رنگند.  
و من در قطره‌ها دریا شدم،  
وقتی همان روز به آنان پیوستم  
و نام مرا، تنها تاریخ می‌داند  
و طبیعت. قصه مرا این‌گونه می‌سراید:  
جویباری کوچک به سوی دریا رفت.  
اینک  
دریا نیز او را از موجهایش باز نمی‌شناسد.

پنج شبانه‌روز  
شب از روز  
نشناختیم.  
زیرا روز میهن ما  
شب شده بود.



آن که ما را در کنج خانه می‌خواست  
در بایستن آزادی،  
و توانستن ممو تاریکیها،  
تردیدی می‌فواهد.



مهتری گر بگام شیر در است،  
شو فطر کن ز گام شیر بجوی  
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه  
یا چه شیرانت مرگ رویاروی





مادرم از شادی فریاد  
می‌کشید  
و درودتان  
می‌گفت  
در چشمهای من اما، با  
دیدن شما  
شوقی عجیب درفشید؛  
سرزمین من چنین زنان  
و مردانی داشت،  
و ما بی‌خبر  
مانده بودیم!!



تا دل دشتها و شیب یالهای وطن  
و این عزم من نخواهد هفت.

اینچنین به دنبال آزادی ما!  
از اعماق خانه‌های مخفی شهرها

سرتاسر دشت «فاوران» سنگی نیست  
کز فون و سرود ما بر آن رنگی نیست



بله! ما آمدیم برای  
محو سایه‌ها  
و اینکه میهن  
سردارانی داشته باشد  
که فرزندانش به آن  
ببالند  
و چراغ غرور ملت ما  
فاموش نشود.

مجاهد شهید مسعود عدل





پیام، پیام، پیشروی بود  
تا آنسوی به پیش!  
تا آنسوی توان فرزند انسان.

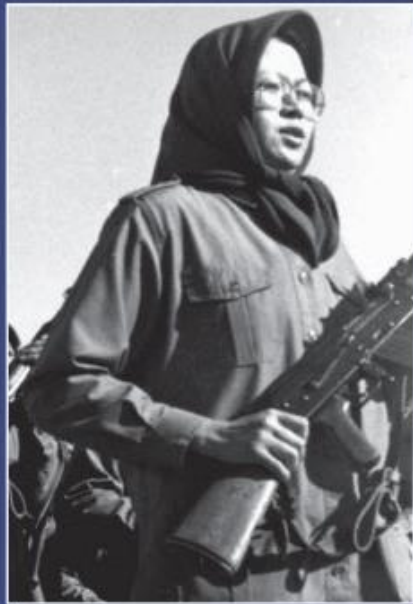


آن که برای آرمان رهایی  
میهن، ارجی قائل است.  
در این صحنه  
شکوه و افتخار را می بیند  
و بس.  
و برلبانش تنها درودی  
نقش می بندد.

آنی ازبرت از فرانسه گفت:  
آرمان انسانی  
مرا از چارچوب فطوطی که بر زمین  
رسم شده  
گذر داده است.  
و من می‌جنگم، برای ممو سبعت  
در هرکجا که باشد.



مجاهد شهید آنی ازبر



و سو فانچان از چین گفت:  
« رهایی را می‌جویم،  
ولو در آنسوی زمین  
برایش به فاک افتم.»

مجاهد شهید سوفانچان





و ما همچنان  
برجاییم  
با دهانه‌های  
سپیده  
برای شبی  
فرتوت  
که هیچ افقی  
نمی‌خواهدش.



من نیز سفن می‌گویم  
با شعله‌های من  
گرمی فو نیست که از  
جوشش باز نمی‌ایستد  
با شعله‌های من  
روشنی دیدگان نیست،  
که سوسوی غیرت و عزم،  
در آن تمامی نمی‌یابد.